



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

عقرب ۱۳۹۳، نوامبر ۲۰۱۴

سردبیر: ر. پیکارجو

سال دوم، شماره ⑩

میزگرد در مورد وضعیت

کودکان در افغانستان

نشریه "کودکان مقدم اند" از حزب کمونیست کارگری ایران

صفحه ۳

در گرامی داشت

سالروز انقلاب اکتبر

"جوانان سوسیالیست"

صفحه ۷

بازار گرم "قهرمان"

سازی در افغانستان

افسانه خاشع

صفحه ۹

اعلامیه سازمان در

دفاع از آزادی بیان

صفحه ۱۲

و مارکسی این مسأله بسیار مهم است و به همین دلیل ما که خود را متعلق و وفادار به آن میدانیم در راه تحقق آن از هیچ نوع سعی و تلاش دریغ نورزیده و نخواهیم ورزید. به کار برد این پسوند با مقوله آزادی بیان در نزد ما از اهمیت والایی برخوردار است زیرا کسانی که آزادی را بی قید و شرط نمیخواهند در حقیقت خود آزادی را نمی خواهند.

مبارزات جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و سرانجام پیروزی انقلاب اکتبر و تأثیرات آن و همچنین به گفته وارنر اولریخ که در صفحه ۱۷ کتابش "پیدایش و سرشت مطبوعات بورژوازی" ادعا می کند: مبارزه مطبوعات بورژوازی برعلیه مطلقیت فئودالی چه در انگلستان و چه در سائر کشورهای اروپای غربی، مبارزه بی بود متریقی، این مبارزه نه تنها برعلیه قوانین و لوائح اصناف بود بلکه مسائل بسیار مهم دیگری را نظیر آزادی بیان و اجتماعات، آزادی مطبوعات، مذهب و حق فعالیت سیاسی را نیز در برداشت، بورژوازی را ناگزیر ساخت تا بر مبنای همان دست آوردها و تعهدات این حقوق را در حدی به رسمیت بشناسد و هم اکنون در کشورهای غربی این حقوق ظاهراً و تا اندازه یی و در حدود و ثغور و چشم اندازهای منافع و مصالح بورژوایی مراعات گردیده و محترم پنداشته میشود مگر متأسفانه در کشورهای اسلام زده حق آزادی بیان و ابراز عقیده حتی در همان قد و قامت بورژوازی اش نیز

ادامه در صفحه ۲

سفن سردبیر:

در دفاع از آزادی بی قید و شرط بیان

هیچکس در جهان علناً و با صراحت لهجه مخالفت خود را با برخورداری از حق آزادی بیان ابراز نداشته و اقلاً این حق را برای خودش میخواهد. خواست آزادی بیان بدون پسوند "بی قید و شرط" خواست خیلی از احزاب، سازمانها و نهادهای اجتماعی، سیاسی و حقوق بشری دیگر نیز هست مگر ما پسوند "بی قید و شرط" را آگاهانه به آن می افزاییم زیرا این پسوند وجه تمایز میان ما و چپ سنتی و پوپولیست، دموکراتها، لیبرالهای کهنه و نوین، مدرنیستها و پوست مدرنیستها و در یک کلام وجه تمایز میان آزادی خواهی و برابری طلبی واقعی و قلابی را تشکیل میدهد. بدون شک جریانات چپ سنتی و پوپولیست اعم از بقایای حزب دموکراتیک خلق که بعدها به نام حزب وطن استحاله کرد و بقایای جریان مائوئیستی شعله جاوید، ناسیونالیستها و اسلامیهها با تمام طیفها و نحله هایشان در افغانستان با به کار بردن این پسوند مخالفت می ورزند زیرا آنان درک محدودی از آزادی و برابری دارند و آزادی را تنها برای هم فکران خود میخواهند نه برای رقبا و مخالفین سیاسی خویش و نه برای تمامی افراد جامعه، چیزی که ما خواهان آن بوده و در راه مبارزه به خاطر تأمین آن از هیچگونه ایثار و فداکاری بی دریغ نورزیده ایم و نخواهیم ورزید.

همه این جریانات از آزادی سیاسی و بیان و عقیده با لکنت زبان و اما و اگرهای متنوع و با کلی گویی صحبت میکنند چون هیچکدام طرفدار آزادی عام و تام مردم نیستند و هرکدام به حکومت برسند به سرکوب مردم قبل از همه کمونیست ها و کارگران اقدام مینمایند. در سنت سیاسی سوسیالیسم کارگری

آزادی، برابری، حکومت کارگری

مراعات نگرديده و با دهها اما و اگر و شرط و شروط اسلامی مواجه میگردد. به گونه مثال در ماده سی چهارم قانون اساسی افغانستان آمده است: "آزادی بیان از تعرض مصون است." مگر بلا فاصله در عین همین ماده این "مصونیت از تعرض" به بخشهای دیگری از قانون اساسی و یا قوانین فرعی دیگری منوط و مقید ساخته شده است که یکی از آنها را ماده سوم همین قانون اساسی تشکیل میدهد که در آن آمده است: "در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد."

همچنان در ماده سی و پنجم آن قانون میخوانیم: "اتباع افغانستان حق دارند، مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند، مشروط بر اینکه: مرانامه و اساسنامه حزب، مناقض احکام دین مقدس اسلام، نصوص و ارزشهای مندرج این قانون اساسی نباشد." اینکه دین "مقدس" اسلام در پیوند با آزادی عقیده و بیان و داشتن مرامی مغایر با آنچه در این دین آمده است چه موضعی دارد ناگفته پیدا و بر همه گان هوید است.

با در نظر داشت آنچه گفته آمد آزادی بیان در افغانستان، کم از کم در همان حد و حدود بورژایی اش، تنها زمانی مرعی الإجراء خواهد شد که قوانین دست و پاگیر شریعت از تاروپود جامعه برچیده شود زیرا در صورت ادامه وضعیت کنونی هرگز نمیتوان به آزادی بیان نسبی و بورژایی رسید، چه رسد به آزادی بی قید و شرط سوسیالیستی و کمونیستی. این امر ایجاب مینماید تا همه نیروهای آزادی خواه و برابری طلب در قدم نخست و قبل از هر چیز دیگری درفش مبارزه علیه قوانین و مقررات قرون وسطایی شریعت را برافراشته جدایی دین و دولت را شعار خویش قرار داده و صمیمانه، صادقانه، دلسوزانه و روشنگرانه تلاش ورزند تا این شعار را در میان توده های مردم برده به آنان بفهمانند که خواستها و مطالباتشان نان، رفاه، آسایش، کار، سرپناه، بیمه صحی، بیمه بیکاری، تقاعد و سپسایدیهای اجتماعی و معیشتی است نه خدا،

پیغمبر، امام زمان، امام مکان و امثالهم، اینها را غاصبین حقوق توده ها به مثابه آرمانها و خواستهای توده ها جا زده و به خورد آنان میدهند تا جلو عصیان، طغیان و بغاوت آنان را بگیرند و با استفاده از این پندارهای واهی چنان وانمود کنند که گویا علت بدبختی و تیره روزی آنان در مناسبات غاصبانه اجتماعی و اقتصادی نه بلکه در قسمت، نصیب و تقدیر آنان نهفته است که در روز ازل و از جانب "خداوند" تعیین شده است و باید با آن بسازند و از "دزدی و دست برد به دارایی های آغیا و ثروتمندان" اجتناب ورزند و به همان خیرات و صدقاتی که آنان برای شان میدهند بسنده نموده و منتظر بمانند تا در دنیای پس از مرگ "خداوند" خودش به "الطف و کرم" خود همه محرومیت ها و بدبختی ها و ریاضت کشی های این دنیا را در "آن دنیا" و در "فردوس برین" برایشان جبران و تلافی نماید.

بهترین و تازه ترین مثال در این زمینه آنست که در پی انتشار مقاله یی به زبان انگلیسی تحت عنوان "اسلام طالبان و دولت اسلامی (ISIS) در صفحه (عقیده) روزنامه افغانستان اکسپرس مؤرخ ۲۳ میزان ۱۳۹۳ مطابق به ۱۵ اکتبر ۲۰۱۴، به قلم نویسنده یی به نام ا. ج. اهورا، که در لابه لای آن "قادر مطلق" بودن "خدا" را در رابطه به جنایات هولناک و ضد انسانی داعشیان و همقطاران جنایت پیشه آنان زیر سؤال برده و به چالش کشیده است؛ باعث شده است تا دولت اسلامی- قومی افغانستان به رهبری اشرف غنی احمدزی و عبدالله عبدالله، با وجود ادعاهای میان تهی و کاذب شان دال بر صیانت از آزادی اندیشه و بیان و احترام به آن، ماهیت ارتجاعی و عدم صداقت شان را به نمایش بگذارند و جنایتکارانی چون عبدالرب رسول سیاف و مجمع دیگری از ارتجاع هار و اراکین مفسد دولت پوشالی، شمشیر تکفیر از نیام برکشیده و خواهان به بند کشیدن نویسنده مقاله و سائر دست اندر کاران روزنامه گردند.

این یورش ددمنشانه ارتجاع اسلامی و نماینده گان بورژوازی بر حریم آزادی اندیشه و بیان و همدستی "روشنفکران" و تکنوکراتهای خزیده در نهاد های مدنی مانند (بی-نهاد حمایت کننده رسانه های آزاد افغانستان)، که انتشار مطالب ضد دینی و اسلامی در مطبوعات افغانستان را، به گونه یی ساده لوحانه و اِهانت آمیز، تلاش نویسنده گان آنها برای کسب اجازه اقامت در کشورهای خارجی میداند؛ نشان میدهد که این مجامع و نهادها و اشخاص با همه بوقلمون صفتی هایشان، در

خدمت به طبقه حاکمه قرار دارند و مجری تحقق منافع و اهداف سیاسی آنها هستند. پس با قاطعیت میتوان گفت که در نظام بورژوازی و در این میان در افغانستان منظور از آزادی بیان و "دفاع" از آن آنچه که در بوق و کرنا می شود، ابدأً به معنی دفاع از حق ابراز عقیده و بیان احاد جامعه و ایجاد زمینه های بروز آن نیست، چون در عالم واقع نظام سرمایه داری هزار بند و مانع قانونی و مادی بر آزادی عمل اکثریت اقشار و طبقات محروم زده و می زند که ما نمونه آن را در نقل قول هایی از قانون اساسی افغانستان در سطور فوق مشاهده کردیم. بناءً ادعای بورژوازی در مورد "آزادی" چیزی نیست جز آزادی عمل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فرد بورژوا.

نگرش دیگری که در این گپرو دار و غایله آبرو میبازد و نادرست بودنش برملا میگردد، باور و توهم "روشنفکران" افغانستان مبنی بر اینکه گویا تفاوت نظری میان رهبران سنتی مذهبی و تحصیلکرده گان برگشته از غرب که تحت نام تکنوکرات و متخصص به کشور سرازیر شده اند، می باشد. زیرا دیدیم و شنیدیم که اشرف غنی احمدزی مانند سلفش کرزی در اولین سخنرانی اش بعد از احراز پُست ریاست جمهوری، تأکید نمود که فاصله بین دولت و مسجد را از میان بر میدارد. همچنان با کرنش در برابر مرتجع ترین رهبر جهادی، یعنی مجددی، عملاً نقش و اراده مردم را نادیده گرفته و با اظهار این گفته: "که در صورت بروز خطایی از او، مجددی گوش او را خواهد کشید" عملاً از مردم و اراده آنها سلب صلاحیت نمود.

سخن آخر اینکه عدم موجودیت صف منظم و منسجمی از آزادی خواهان و برابری طلبان و نیروهای رزمنده کارگری است که به این دایناسورها و هیولا های فسیل شده مذهبی و مدافعان دین فرصت میدهد تا به رجز خوانی پرداخته و ذهنیت های عصر حجری خود شان را نماینده ذهنیت افراد جامعه جا بزنند. گذشته جنبش های اسلامی در تیبانی با سرمایه گواه آن است که اگر نیرو های مترقی و آزادی خواه بر آنها لگام نزنند و آنان را سر جایشان نشانند، این هیولا های درنده خو بدون کمترین ترحمی تمام جامعه و هستی آن را به نابودی و انحطاط خواهند کشاند. لذا مبارزه در این راه وظیفه ییست وجدانی و شرافتمندانه که همه مدعیان آزادی و برابری انسانها مکلف به اجرای آنند

میزگرد وضعیت کودکان در افغانستان

گدایی ارگانیز شده و سوء استفاده جنسی، مورد بهره برداری قرار میگیرند. آنها از امکانات رفتن به مکتب محرومند، از زندگی در قضای امن محروم اند، و در یک کلام برای زنده ماندن، جان می کنند.

نشریه کودکان مقدم اند: دسترسی به مدرسه و کلا آموزش و پرورش برای کودکان چگونه میسر است؟

یونس سلطانی: آنگونه که میدانید افغانستان درگیر جنگ کثیفی است که میراث دوران جنگ قدرت



کماکان به جنایت ادامه میدهند. نهاد های سنتی قدرت از میان رفتند و برای نظام های که توسط قدرت های برنده امپریالیستی مهندسی گردیدند، تحت تأثیر مناسبات بین المللی و توجه به شرکای استراتژیک نیرو های غربی در رأس آمریکا، امکان پر کردن خلای قدرت در افغانستان میسر نشد. امکانات زیر بنایی جامعه از جمله مدارس سوختانده و منهدم گردیدند. اینها همه سبب گسست یک زندگی متعارف در افغانستان گردیدند. مخصوصاً در مناطق جنوبی کشور، نفرتی در برابر مدرسی که در آن بجز احکام شریعت اسلامی تدریس میگردید، ایجاد شده است. تا حدی که تعمیر مکتب ها را آتش میزنند و معلم ها را سر می برند. در مناطقی که

چندی قبل نشریه (کودکان مقدم اند) کانون دفاع از حقوق کودک مربوط حزب کمونیست کارگری ایران پیرامون وضعیت کودکان در افغانستان، میز گرد را به اشتراک اعضا سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان یونس سلطانی، زرقا فروغ و کبیر کهکشان تشکیل داده بودند، در ضمن تشکر از برگزاری این گفتگو، نشریه سوسیالیسم کارگری متن مکمل این گفتگو ها را برای خواننده گان پیشکش میکند.

نشریه کودکان مقدم اند: پدیده کودکان خیابانی و کودکان کار را در افغانستان توضیح دهید.

یونس سلطانی: کودکان خیابانی در افغانستان کودکانی اند که روابط غیر انسانی در جامعه، کودکی آنها را از ایشان دزدیده است. آنها کسانی اند که یا پدر و مادر شانرا از دست داده اند، یا به دلایل مختلفی مانند مریضی معلولیت عمدتاً در اثر جنگها، اعتیاد و فقر بیکران، پدر و مادرها توان نگهداری از آنها را ندارند. چون نهاد های حاکم دولت پوشالی کرزی و اجتماع هم در قبال آنها مسؤولیتی نگرفته و مراقبت از کودکان را امری اجتماعی نمیدانند، آنها به حال خود شان در خیابان ها رها شده اند. این کودکان که با تأسف بسیار کمیت شان در حالت رشد است، از آسیب پذیرترین اقشار اجتماعی میباشند. آنها به گونه های مختلفی میتوانند مورد سوء استفاده قرار گیرند. خوشبختترین آن کودکان هم کسانی هستند که در جامعه بشدت سنتی و طبقاتی در افغانستان، توسط صاحبان سرمایه و باند های جنایتکار، به کار های نهایت دشوار کشانیده میشوند. و با کار در معادن با وسایل خیلی ابتدایی و بدون توجه به امنیت آنها،

آرامش نسبی بر قرار است، تدریس کتب مذهبی و اشاعه تفکرات ضد انسانی اسلامی در محور قرار دارد. تلاش صورت میگیرد که اپارتاید جنسی و اندیشه برتری مرد ها بر زن ها، در اذهان دانش آموزان نهادینه شود. با این همه اطفال زیادی اند که امکان رفتن به مکتب را بدلائل امنیتی و اقتصادی ندارند. در جا هایی هم که زمینه آموزش موجود است، تعمیری برای مکاتب وجود ندارد. چون دولت عمدتاً به عنوان رشوه، کمک ها را در مناطقی سرازیر مینمایند، که در آنجا جنگ در جریان است. در مناطق نسبتاً آرام، در این زمینه ارجحیتی داده نمیشود. کثبی که از طرف وزارت معارف بدسترس کودکان قرار داده میشوند، همه جهت دار بوده و باورهای اسلامی را به خورد کودکان میدهند. این ها همه شواهدی اند که نشان میدهند، سیستم آموزش معیوبی در کشور پیاده میشود که زن ستیزی و اشاعه افکار ضد زن و کودک را در جامعه میگستراند.

نشریه کودکان مقدم اند: حمایت از کودکان چه در قوانین و چه در سطح اجتماع چگونه است؟

یونس سلطانی: قوانین رسمی کشور در حمایت از کودکان تأکید مینماید. در این قوانین مانند بخشهای دیگر قانون، تناقضاتی عمیقی موجود است. مثلاً آزادی بیان به استاد به حق هر فرد میباشد، ولی انتقاد از اسلام او را به پای چوبه دار میبرد. از کودک حمایت صورت میگیرد،

ادامه در صفحه ۴

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

ولی در سایه شریعت اسلامی، پیدوفیلی، یعنی ازدواج کودک دختر جرم شمرده نمیشود. افرادی که در دستگاه حکومت دست نشانده کرزی، پست های بسیار مهمی دارند، کسانی هستند که ویدیو هایی از محافل عشرت آنها که در آن پسران خورد سالی میرقصند و مورد سوء استفاده جنسی قرار میگیرند، از طریق رسانه ها به نشر سپرده شده اند. اینها نمونه هایی اند که نشان میدهد ارادهٔ سیاسی برای حمایت از کودکان وجود ندارد.

تا جایی که به اجتماع تعلق میگیرد، دین و فرهنگ دینی سالهای متوالی فرهنگ مسلط در جامعه افغانستان بوده است. و بعنوان وسیله ای برای توجیه منافع قدرتمندان ابزاری مؤثری بوده است. به قول گرامشی "با جذب آن توسط آحاد جامعه بر تمامیت آگاهی نفوذ کرده و به حس عام در جامعه منجر میگردد". چون در دین به کودک احترامی گذاشته نمیشود، و مثلاً حد اقل سن ازدواج برای کودک دختر وجود ندارد، مسلماً در جامعه متأثر از دین، پیدوفیلی قباحتش را از دست داده و به امری عام تبدیل میگردد. هر قدر فقر در جامعه بیشتر گردد، هر قدر عدم امنیت ریشه بدواند، ضعیف ترین اقشار و طبقات بیشترین ضربات را متحمل میشوند.

نشریه کودکان مقدم اند: تصور کلی و عمومی شما از وضعیت کودکان در افغانستان چیست؟

زرقا فروغ: کودکان از گروه های عمده آسیب پذیر جامعه است. و زمانی جامعه معلول از فروریختگی ساختاری از جمله فرو ریختگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حمایتی باشد، اطفال و کودکان آن جامعه بیشتر از دیگر گروه های اجتماعی در معرض خطر و آسیب قرار می گیرند.

افغانستان با داشتن {قانون اساسی اسلامی} و سیستم دولتی فاسد و مریض و سیستم قضایی غرق در فساد اداری در سطح جهان در ردیف اول قرار گرفته است. بعید نیست تا در این جغرافیایی کودکان این کشور گوشه های امن زندگی با خانواده، فراگرفتن درس و رفتن به مدرسه و زندگی کودکان شان را از دست دهند و مجبور به زحمت کشی و کار در شرایط سخت و طاقت فرسا برای تهیه مخارج روزمره خانواده شان شوند.

فقر، بیکاری والدین، بی ثباتی و جنگ سبب شده تا اطفال درین کشور از حق آموزش و تعلیم محروم شوند، به کارهای سخت و ناامن مجبور گردند، با شرایط صحت نامناسبی مواجه باشند، به مواد مخدر معتاد گردند، در جریان جنگ ها یا توسط حملات انتحاری و انفجار ماین ها جان خود را از دست دهند یا به معلولیت دایمی دچار گردند.



مورد بهره برداری های جنسی و تجاوز قرار گیرند و به منظور استفاده در جنگ ها و حملات انتحاری استخدام گردند، و یا به فروش رسند. کودکان دختر وادار به ازدواج اجباری گردند و مورد سوء استفاده جنسی قرار گیرند و به همین ترتیب اطفال پسر هم در معرض استفاده جنسی توسط مردان پولدار و قدرتمند قرار گیرند. کودکان شیرخوار به سبب فقدان تغذیه به امراض گوناگونی مواجه اند و حتی کودکان شیر خوار در معرض خطر اعتیاد و تجاوز قرار دارند. طبق گزارش وزارت کار و امور اجتماعی افغانستان گفته اند که حدود ۶ میلیون کودک در معرض خطر قرار دارند که رسیدگی به وضعیت آنها نیاز به کمک فوری دارد. این ها بخشی از مشکلاتی است که کودکان افغانستان با آن

مواجه اند.

نشریه کودکان مقدم اند: آیا سقوط طالبان و ۱۲ سال حکومت کرزی توانسته است، وضعیت را تغییر اساسی بدهد؟

زرقا فروغ: پس از خروج طالبان و بعد از حمله نظامی آمریکا و نیروهای ائتلاف به افغانستان گنگسترهای جهادی و جنگ سالارهایی را به قدرت رساند که هر کدام ایشان به نحوی در رقابت با دیگر در غارت و چپاول مردم و کشور ید طولای دارند. پس از گذشت ۱۳ سال بحران سوء تغذیه و گرسنگی در میان کودکان افغانستان همچنان ادامه دارد و حتی بدتر هم شده است.

آمارهای سازمان ملل نشان می دهد که سوء تغذیه میان کودکان افغانستان از سال ۲۰۱۲ به این سو بیش از ۵۰ درصد افزایش یافته است و علت آن بیکاری، فقر و عدم ثبات در کشور است. هم اکنون ۶ میلیون کودک در افغانستان با خطرهای گوناگونی مانند سوء استفاده های جنسی، کارهای شاقه، استفاده در حمله های انتحاری و غیره روبرو هستند.

مسئولین موسسات ماین پاکی در کشور با ابراز نگرانی از وضعیت کودکانی که از اثر انفجار مواد خنثی نشده، قسمتی از اعضای بدن خود را از دست داده اند می گویند در افغانستان ماهانه بیش از ۴۰ تن قربانی ماین ها و مواد خنثی نشده باقیمانده از جنگ ها می شوند که ۵۰ درصد این رقم را کودکان تشکیل می دهند. به گفته آنان از شروع سال ۲۰۰۱ میلادی تا کنون بیش از ۱۷۰۰ تن از غیرنظامیان که اکثریت آنان را کودکان تشکیل می دهند در کشور جان خود را از دست داده اند. چیزی که در این گزارش ها به آن پرداخته نمیشود اینست که ماین ها، در همین کشور هایی که به حال کودکان افغانستان اشک تمساح میریزند، ساخته شده و به افغانستان فرستاده شده اند. و گروه هایی که کودکان را تشویق به حملات انتحاری مینمایند، بدون کمک های این کشورها نمیتوانستند وجود داشته باشند. شماری زیادی از کودکان در کشور در معرض خطر جرایم جنایی قرار دارند.

قاچاق و انتقال کودکان افغان به سایر کشورها از مسائلی است که مصونیت کودکان را در افغانستان تهدید میکند.

کودکان بیشتری به علت وخیم شدن اوضاع و شرایط زندگی در افغانستان از این کشور فرار مینمایند که در مسیر راه در دریا ها غرق شده طعمه ماهیان ابحار شده و آنهایی که چانس می آورند و به کشور مقصد میرسند، سال ها بدون سرنوشت و در انزوا، در کمپ ها میمانند.

قاچاق، تجاوز جنسی، ازدواجهای اجباری و کارهای شاقه، از چالشهای اصلی دیگر بر سر راه کودکان افغان است. تهدید حیات اطفال در منازعات مسلحانه، انجام کارهای شاقه به دلیل فقر اقتصادی خانواده ها، محرومیت از تعلیم و تربیت، عدم دسترسی به خدمات صحتی و سرانجام بی توجهی دولت نسبت به کودکان از چالش های عمده دیگر فرا روی اطفال عنوان می گردد.

نزدیک به پنج میلیون کودک که درصد بیشتر آنها دختران به خود اختصاص داده اند، از تعلیم و تربیت محروم هستند که بعد از سه دهه جنگ در افغانستان، چیزی که در شهرها بسیار به چشم می خورد، هزاران کودکی است که به دنبال بدست آوردن لقمه نانی برای خانواده شان از صبح تا شب سخت ترین کارها را انجام می دهند. برخی زباله ها را به امید پیدا کردن تکه نانی زیر و رو میکنند. اسپند دود میکنند، موتر میخورند، گدایی میکنند. شماری زیادی ازین کودکان گرفتار باند های جنایتکار و مافیایی میگردند که تمام عمر مورد سو استفاده قرار میگیرند. گزارش های تلخ و تراژیک کودکان انتحاری در افغانستان فاجعه بی بی بدیل است.

نشریه کودکان مقدم اند: مشکل اساسی در محرومیت کودکان در افغانستان چیست؟

زرقا فروغ: همانطوریکه در سوالات قبلی اشاره بعمل آمد وضعیت ناگوار کودکان در افغانستان، متأثر از چار دهه جنگ، افزایش فقر و بیکاری بی ثباتی، بی امنیتی، کار گروپهای خطرناک جنایتکار و مافیایی و از همه مهمتر وجود یک سیستم دولتی فاسد و مریض و سیستم قضایی غرق در فساد اداری و مافیایی، عدم موجودیت نهاد ها یا گروه های فعال حمایت و سرپرستی از کودکان و به خصوص کودکان خیابانی، بیسودی و عدم فهم والدین از حقوق کودکان، عدم موجودیت قانون در مورد جرایم مثل کودک آزاری، سو استفاده و خشونت. چون افغانستان یک کشور اسلامی و مردسالار است و مطابق اوامر اسلامی اطفال ملکیت مرد خانواده یا والدین اند زیرا این والدین است که بر آنها تصمیم میگیرند



وجود ندارد. فرهنگ حاکم در آنجا همان فرهنگ اسلامیست که سالها در جولان بوده و مجال رشد تفکرات دیگر را گرفته است. با وصف موجودیت تناقضات زیاد در قوانین کشور و تأکید آن بر تطبیق حکومت شریعت، کشور هایی که سنگ دفاع از دموکراسی و حمایت از زن و کودک را به سینه میزنند، آنها قانون دموکراتیک میدانند.

نشریه کودکان مقدم اند: استفاده جنسی از کودکان بویژه کودکان پسر تحت عناوین مختلف، پسران رقصنده، و دست درازی جنسی به کودکان پسر بشدت گسترش یافته است، دلیل این امر در چیست؟

کبیر کهکشان: یکی از اثرات هر جامعه ای بسته و بخصوص جوامع اسلام زده این است که دیواری از مناسبات جنسیتی میان زن و مرد ایجاد میکند. در افغانستان تاریخاً یک رکن اثرات چنین جدایی های جنسیتی بصورت حفظ اخلاقیات منحنی فیودالی

جنسی مردان در برابر پسر بچه ها، خودش را نشان داده است. حتی میتوان فاکت های تاریخی داد که درباریان حاکمیت های قبلی افغانی نیز در ظهور و رشد پدیده بچه بازی نقش إنکار ناپذیر داشتند و داستان های تربیت و پرورش غلام بچه گان و معاشرت و رابطه های جنسی با آنها، بخشی از هویت این اخلاقیات و ترویج پدیده ای هوس رانی های امرا و در باریان را تشکیل میداد. و صراحتاً میتوان گفت که همزمان با نهادینه ساختن اپارتاید مذهبی جنسی، از همین مکان های قدرت و ثروت و زور است که رسم بچه بازی در اجتماع سنتی نیز رواج یافته است. از جانب دیگر این اخلاقیات منحنی ضمن تاریخ و پیشینه ای خود زیر نام بچه بازی، بچه بی ریش نگهداری (یعنی پسر بچه های که هنوز ریش نکشیده اند)، بچه رقصانی، رابطه جنسی با پسر بچه های خورد سال پدیده های بوده که در جریان ۳ دهه جنگ از جانب قوماندان های مسلمان جهادی، متنفذین محلی دوره جهاد، پله های عروج خود را طی نموده که اکثریت سران و تقریباً تمامی سرکرده گان قدمه های مختلفه ای این جنگنده های مذهبی را در بر میگیرد. شواهد إنکار ناپذیر در این زمینه موجودیت ویدیوهای محافل بچه رقصانی وزیر دفاع کنونی افغانستان (بسم الله محمدی) یکی از قوماندان های معروف دوره جهاد، جنرال دوستم از رهبران قومی و قوماندان معروف جنگی و سائرین در یوتیوب است که از این پدیده منحوس پرده برادری میکند.

معضل گسترش چنین یک فرهنگ را نیز میتوان وابسته به همین دو عامل جدایی مذهبی جنسی کامل در تمام ابعادش میان زنان و مردان و پدیده قدرت و ثروت دید. جنگ طولانی در افغانستان و از هم پاشیدن کامل ساختارهای سیاسی دولتی بخصوص چپ پرو شوروی، ظهور و بعداً قدرت گیری مجاهدین، حاکمیت های فاسد و قومی، اقتصاد درهم کوبیده، بیداد فقر و غیره عوامل اساسی ای اند که در گسترش زمینه های چنین یک فرهنگ منحنی نقش بسزا بازی نموده اند.

عامل اساسی دیگر گسترش ادامه در صفحه ۶

این فرهنگ مانند هر پدیده ای دیگر عدم وجود اراده قاطع پالایش فرهنگ جاگزین برای امحای این پدیده است. ساختار سیاسی فرهنگی نظام موجوده فعلی کرزی معجونی است از تمام منفی ها و ایدئال های واپسگرایانه مذهبی و سنتی و قومی افغانستان که همراه با یک قانون گریزی وحشتناک گره خورده. بنا زنده بودن چنین یک ساختار سیاسی و استمرار حیات آن، خود بخود مایه گسترش چنین یک فرهنگ عقب افتاده است.

نشریه کودکان مقدم اند: ازدواج کودکان

دختر با مردان بزرگسال نیز همچنان وسیعاً ادامه دارد، در این باره چه نظری دارید؟

کبیر کهکشان: در این عرصه نیز چندین عامل

بصورت مشترک عمل می نماید. اولین عامل همان دیدگاه مذهبی و سنتی به زن در مجموع و کودکان دختر بخصوص است. این عامل بحث یک دستاویز محرکه و مشروع مذهبی به اصطلاح قبلاً در اختیار خانواده قرار دارد تا تصمیم گیری به ازدواج دختران شانرا در خورد سالی، با آن، تبرئه کنند. تمام رهبران مذهبی و نماینده های مختلفه شان اعم از اینکه چگونه و در کجا آموزش دیده اند و چه جایگاه مذهبی و درجه تحصیلات داشته اند، بخصوص تمام رهبران مذهبی و إمامان مساجد، متفق القول هستند که برای ازدواج دختر در اسلام هیچ سن و سالی معینی مشخص نشده و این در حقیقت شاه کلید تمام شروع بدبختی ها است. مثلاً وقتی کسی بنام استاد عبدالستار سیرت که درجه پروفیسری در پژوهش های اسلامی دارد و بیش از ۳۵ سال در امریکا زندگی میکند و قرار بود در غیاب کرزی ۱۲ سال قبل به ریاست جمهوری افغانستان برسد، علناً بیان میدارد که (دین اسلام هیچ سنی را برای ازدواج دختران معین نساخته و میشود حتی دختر چهار ساله را نیز نکاح نمود و به شوهر داد) عمق

تراژدی مسئله را بیان می نماید. و چنین دیدی در حقیقت معنی و ماهیت واقعی بیحقوقی کامل کودکان دختر در خانواده را نشان داده و نیز مهر تائیدیست بر اجباری بودن تعین سرنوشت کودک .

گسترش یا توسعه ازدواج های کودکان دختر پیشاپیش در همین پدیده إجبار نهفته است. با همین توضیح مختصر بالا، این إجبار در برابر کودک اولاً دستاویز دینی پیدا میکند و تمام اختیار کودک بحث یک مال یا متاع در دستان بزرگان خانواده قرار میگیرد و همین رویکرد بصورت قطع زمینه ساز خرید و فروش دختران به ثروتمندان و زورگویان گردیده و از جانب دیگر پول و ثروت بدست آمده از این طریق به اصطلاح مایه ای میشود برای چرخاندن اقتصاد خانواده .

نشریه کودکان مقدم اند: مراکزی برای دفاع از

حقوق این کودکان چه رسمی و دولتی و چه بصورت "ان جی او" ها وجود دارد؟ عملاً چه کمکی در این باره می توانند بکنند؟

کبیر کهکشان: از انجائیکه وضعیت زندگی

کودکان در افغانستان بخصوص طی ۳ دهه جنگ شاخص خرابی جهانی پیدا نموده و این تراژیدی به عینه لمس میشود، عده از اشخاص مخیر برای دستگیری و کمک به عده از کودکانی که در فقر و تنهایی بسر می برند با ایجاد مراکز کوچک شخصی و تهیه مخارج عده ای ناچیز کودکان در افغانستان، مبادرت ورزیده اند. کمیون های وابسته به سازمان ملل برای رسیدگی به وضعیت کودکان و بی سرپرستان ایجاد گردیده که اکثراً هیچگونه تأثیر گذاری بالای وضعیت اسفبار کودکان ندارد.

موجودیت هزاران کودک بی سرپرست، ده ها هزار کودکی که باید شامل مکتب شوند و تحصیل کنند. اما امکانش را ندارند، هزاران کودک خیابانی، گدا، مشغول به کار های طاقت فرسا، و غیره عمق زندگی فاجعه بار کودکان و عدم کفایت دولت کرزی را نشان میدهد.

در افغانستان با در نظر داشت نکات بالا، اولاً همین

حقوق بشر بورژوازی نیز بهیچ وجه رعایت نمیشود. ثانیا مطابق تسلط چنان یک فرهنگی، کودک بشر شمرده نمیشود تا اولاً در سطح همان سیاست حقوق بشری از حق کودک دفاع صورت بگیرد.

این دفاع زمانی به نورم انسانی برخوردها تبدیل میگردد که دست مذهب، بزرگان خانواده از زیر پا نمودن حق کودکان کوتاه گردد. در تمام جوامع با دولت داری متعارف، رسیدگی همه جانبه به کودکان یکی از برنامه های اساسی همان ساختارها نشان میدهد که برعکس دولت افغانستان کوچکترین توجه را به ان مبذول نمیدارد. درک دنیای کودک، فضای کودک، صحت اول برای کودک، خوراک و پوشاک اول برای کودک، تفریح برای کودک، آزادی و رهایی اول برای کودک، برهم زدن رسوم احترام کودکان برای بزرگان و برعکسش، تحصیل اجباری و رایگان برای کودک، پایان دخالت دین و مذهب در دست درازی به زندگی و پرورش کودک، پایان سؤ استفاده بزرگان خانواده در خورد ساختن شخصیت کودک، اینها به نظر ما از امور ابتدائی برای کودکان و دفاع از جایگاه آنهاست. به نظر ما سوسیالیستهای کارگری باید به کودک و تمام این تراژیدی کودک ازاری به دید جدید و نو نگریست و باید این پتانسیل را ایجاد کرد و تمام جامعه را باید بدان معطوف ساخت و حول ان جمع نمود. یعنی با نگاه چپ و مدرن و با یک خواست ماکسیمالیست نسبت به حقوق و جایگاه کودک در افغانستان دید و تلاش کرد، که خود بحث جداگانه را ضرورت دارد.



درگرمی داشت سالروز انقلاب اکتبر

پیریزی نمود.

بناء انقلاب یا دگرگونی تاریخی در اکتبر ۱۹۱۷ عملاً ضرورت های عینی خود را داشت. شاید بدون لنین، بدون تزه های آوریل و نقش آگاه حزب همراه با کارگران و دهقانان و سربازان و نیز بدون دخالت گری مستقیم لنین که این ضرورت ها را درک میکرد، پیروزی انقلاب هرگز اتفاق نمی افتاد.

پیروزی انقلاب اکتبر یک تکامل تاریخی بود یا یک برگشت؟

درک مادی تاریخی به ما می آموزد که روند تکامل جامعه همیشه با خیزش ها و دگرگونی های عظیم همراه بوده است. اینکه اسپارتاکوس قیام برده گان را سازمان داد و عظیم ترین نبرد تاریخی آنزمان را علیه نظام برده گی سبب شد شاید اولین گام بشریت محکوم به نام برده علیه بی عدالتی باشد، ولی این قیام بلاخره ناکام شد، ناکام نه به معنی اینکه نفس آن قیام درست نبود بلکه بدان جهت که از یکسو سیستم برده گی قدرتمند بود و از جانبی قیام کننده گان دارای استراتژی خاص برای سقوط و یا خاتمه نظم برده گی نبودند. اما اثرات آن خیزش تاریخی امروزه نیز سوژه و مضمون سیاسی شگرفی را بیان میکند.

همچنین است اثرات قیام پاریس یا حکومت هفاد روزه کارگری در فرانسه که با وجود شکست و در خون خفتن اش توسط بورژوازی فرانسه، راه رهایی و بیداری ملیونها انسان عصر خود و به ویژه طبقه کارگر را باز کرد. درسهای کمون پاریس و حتی شکست آن، تکامل جنبش کارگری را باعث شد و نشان داد که طبقه کارگر بدون حزبی و بدون تصفیة حساب قطعی با بورژوازی نمیتواند به آخر خط پیروزی نزدیک شود.

انقلاب اکتبر نیز اساساً در صفر چنین نبرد های سهمگین تاریخ و به خصوص قرن بیستم به نام و هویت طبقه کارگر و کمونیسم رقم خورد. این انقلاب ولو که در همان دهه بیست از درون خود شکست خورد، مهر خود را به تمام تحولات دنیای معاصر کوبید.

ادامه در صفحه ۸

قبلاً فراهم شده بود؟

استالینیسیم چیست و آیا ما در رد آن به حیث

کمونیست ها محق هستیم یا نه؟

درسهای اساسی مان از پیروزی انقلاب اکتبر

در چیست؟

عبرت ها و برداشتهای مان از شکست انقلاب

اکتبر را چگونه باید برشمرد؟

در پاسخ به این پرسش که آیا انقلاب اکتبر یک ضرورت تاریخی بود یا نه؟ باید گفت که آنچه ظهور و ضرورت انقلاب اکتبر را اجتناب ناپذیر ساخت، عبارت بود از ایجاد شرایط عینی و ذهنی برای یک تغییر شگرف سیاسی و اقتصادی در جامعه روسیه آنزمان. اینکه اکثریت زحمتکشان از لحاظ اقتصادی به آخرین خط تحمل رسیده اند، اینکه طبقه کارگر روسیه در مخالفت با سیستم تزاری همیشه در نارضایتی، اعتراض و اعتصاب بسر می بُرد، اینکه روسیه مشغول در جنگ جهانی اول پیوسته دچار شکست های فاحش بود، اینکه سربازان ارتش روسیه از فرماندهان جنگی خود بیزار بودند، اینکه دهقانان روسیه توسط سیستم ملاکی در بدترین وضعیت زندگی بسر می بُردند، اینکه استبداد تزاری با عکس العمل های پلیسی اش موجب یکشنبه های خونین گردید، و ده ها عامل دیگر را میتوان کنار وضعیت عینی مسأله گذاشت. اما آنچه به ملزومات ذهنی انقلاب اکتبر رابطه میگرفت، شم سیاسی و آگاهی طبقات محروم جامعه و در پیشاپیش آنها طبقه کارگر و حزب بلشویک، برای به زیر کشیدن رژیم تزاری و کسب قدرت سیاسی توسط شوراهای کارگری و دهقانی میباشد. مارکسیسم به مثابه علم رهایی طبقه کارگر، تئوری این رهایی را پیشکش کرد و انقلاب کارگری را پیش زمینه یی برای این رهایی دانست اما لنین به حیث رهبر بلشویکها راه های عملی این مداخله مستقیم طبقه کارگر را تدارک دید، ارزیابی کرد و برای به سر رساندن این وظیفه تاریخی پرولتاریای روسیه، در آثار متنوع خود أسلوب انرا

درک ابتدائی ما اینست که در تمام دنیای چپ، دیدگاه های گوناگون در رابطه به انحراف و سقوط مسیر انقلابی اکتبر، استدلال های متفاوت آنهم در مراحل مختلف وجود دارد. نفس این دیدگاه ها و چگونگی پرداختن به آنها و مهم تر از همه در سهای این شکست و آماده گی برای یک اکتبر دیگر را در این مرحله میخواهیم به تحلیل بگیریم. سنت و فرهنگ چپ شرقی متأسفانه در تجلیل از رویداد های تاریخی و شخصیت های آن همیشه و به صورت متداول اکتبر از حسن و خوبی های چنین رویدادی مانند تکرار مکررات، استفاده میکنند در حالیکه بهترین تجلیل و بزرگداشت حوادث تاریخی ضمن برجسته ساختن محاسن، روشن ساختن عیب ها و عوامل ناکامی های چنین رویداد های عظیم است. به همین منظور در پیوند به انقلاب پرسشهایی را مطرح نموده میکوشیم تا پاسخهای فشرده یی برای آن ارائه بداریم تا باشد که توجه سائر خواننده گان عزیز را نیز در این عرصه جلب نماید و زمینه یی باشد برای ادامه بحث های این چنینی. البته باید متذکر شد که این بحث حدوداً با همین محتوا در صفحه فیسبوک جوانان سوسیالیست نیز انعکاس یافته است، و از مؤیدین و منتقدین خویش خواهشمندیم با درج نظرات خویش در آن صفحه ما را در ایجاد و گسترش فضای باز مباحثه و گفتمان یاری دهند. پرسشهایی که میتوان در این زمینه مطرح نمود عبارتند از:

آیا انقلاب اکتبر یک ضرورت تاریخی

بود یا نه؟

آیا پیروزی انقلاب اکتبر یک تکامل

تاریخی بود یا برگشت؟

نقش استالین و عروج استالینیسیم به خود

وی مربوط میشد یا بسترهای معین اش

این انقلاب کارگری علت اساسی بی شد برای تحول مثبت جهان در مسیر بیداری، روشنگری و خیزش طبقاتی بشریت محکوم. این انقلاب باعث شد تا یک تازی سرمایه داری و وحشت چندین قرنه اش پایان یابد. این انقلاب نشان داد که قدرت انسان مداخله گر در تحولات انقلابی چگونه به محرک و پیش برنده تاریخ معنی میشود و نتیجه میدهد.

البته قبلا باید یاد آور میشدیم که بحث پیرامون عوامل شکست انقلاب اکبر، استالینسم و امتداد این شکست زیر نام کمونیسم و سوسیالیسم و از همه مهمتر ربط آن به لنین و آنرا لنینسم نامیدن و غیره در تمام تاریخ چپ سنتی افغانستان هیچگاهی مطرح نشده و حتی طرح آنرا یک تابو میدانستند. قرار سیاسی تمام انواع چپ افغانی رفتن به همان مسیر و خط گذشته بود که عملا امتحانش را نیز پس داد. و جالبتر اینکه هرکسی که به عوامل این شکست ها و بحث های آنچنانی میپردازد، عناوین و مارک های تاریخ گذشته بی چون تروتسکیست، رویونیست و غیره را نصب میگردد. نتیجه چنین شیوه بی از برخورد که یک نوع مذهب گرایی و تقدس آیدیاالوژیک را انعکاس میداد و پی آمد فضای بسته وغیردموکراتیک چپ قبلی بود، آن شد تا اکثریت مطلق اعضای آن جریانات چپ از تاریخ واقعی رخداد های بعد از پیروزی انقلاب اکبر بیخبر بمانند و همه دور یک خط واحد که همان قرائت استالینی، خروسچفی و مائویی از انقلاب اکبر باشد، بسنده کنند و هر بحث سوم و مغایر با آن را برچسپ منفی زنند.

دقیقا و بر همین مبناء، سوسیالیستهای کارگری افغانستان بر بنیاد نقد تمام تاریخ چپ سنتی و اردوگاهی بحث های عدیده بی را طی ایام گذشته در ابعاد گوناگون به راه انداخته اند که یکی از این عناوین، شامل بررسی عوامل شکست انقلاب اکبر و آنچه که به نام کمونیسم روسی بعدا جهانی شد، میباشد. و اما سؤال بعدی اینکه:

آیا نقش استالین و عروج استالینسم به

خود وی مربوط میشد یا بستر های معین اش قبلا فراهم شده بود؟

این عنوان در برگزیده نکاتی است که کمونیستهای واقعی بدان می پردازند و علاقه دارند. زیرا پرداختن به استالین در اکثریت تاریخ چپ سنتی، بیان یک دیدگاه انحرافی است زیرا تمام چپ شرقی جهان و منجمله افغانستان، استالین را دوام طبیعی راه لنین و حتی مارکسیسم میدانند. به نظر ما زمینه های خیزش و عروج استالین و بعدا دوام این مسیر، محمل هایش قبلا در جریان و بعد از پیروزی انقلاب کاشته شد.

اینکه بلشویکها نتوانستند قدرت دیکتاتوری پرولتاریا را مطابق آنچه مارکسیسم راجع به آن تعریف میکند و یا لنین بیان می نمود، برپا نمایند ولی استالین آنرا دیکتاتوری پرولتاریا خواند، اینکه انقلاب توانست قدرت بورژوازی تزار و دولت موقت را سرکوب کند ولی نتوانست به جایش حکومت واقعی کارگری را که نمونه قدرت واقعی کارگران روسیه باشد برقرار نماید، اینکه به همین سبب های بالا به کارمزدی شیوه سرمایرداری پایان بخشیده نشد و دوام کارمزدی دوباره قانونی شد، اینکه حزب کمونیست به جای کارگران روسیه و شورا های کارگری حرف اول و آخر را میزد و در نتیجه قدرت کارگران رو به اضمحلال رفت و ماهیت دولت کارگری آنچه در تئوری گفته شده بود، پراتیک نگردید، اینکه به همین سبب نوعی از بورکراسی حزبی و آیدیاالوژیک بر امور حاکم شد و جامعه درک کرد که عضویت در حزب نوعی از امتیازات عدیده را در بردارد و غیره و غیره خود زمینه های سیاسی بود که محصول آن عروج استالین و آهسته آهسته قرائت استالینی را در سیاست و اقتصاد و آزادی بیان و برخورد با نیروهای سیاسی جامعه را زمینه سازی کرد.

اینکه استالین با کاراکتر فردی ایکه داشت و بر پروسه های سیاسی تا چه اندازه بی اثر میگذاشت و منفعت شخصی خود را که همان رسیدن به مقام رهبری و در رأس قرار گرفتن بود، زیر نام تامین منافع حزب و طبقه کارگر و سوسیالیسم در روسیه، جا میزد، بعدها پراتیک وی در تمام عرصه ها نشان داد. در اینجا قابل یاد آوریت که لنین در واپسین روزهای حیاتش که شدیداً بیمار نیز بود به سیر انحرافی انقلاب اکبر و نقش استالین در رهبری حزب پی برده بود و قرار

یادداشت های مشخص اش توصیه نموده بود تا از جاگزینی استالین در رأس رهبری جلوگیری شود و حزب باید توسط گروه کوچکی از سران حزب، به صورت مشترک و جمعی رهبری گردد.

استالینسم چیست و آیا ما در رد آن به حیث کمونیست ها محق هستیم یا نه؟

واژه استالینسم نزد مارکسیستها، اساسا به نوعی از کمونیسم بورژوایی إطلاق میشود که بر بستر شکست انقلاب اکبر از همان دهه بیست عروج کرد و به تمام جهان پخش و سرایت داده شد البته به نام طبقه کارگر و با مارک لنینسم. استالینسم اساسا در عمل و پراتیک با تھی ساختن مفاهیم مارکسیستی بی چون وظایف دیکتاتوری پرولتاریا، قدرت شوراهای کارگری، مالکیت جمعی بر وسایل تولید، لغو کارمزدی، وسیع ترین و انسانی ترین دموکراسی پرولتری، به حیث یک سیستم سیاسی البته با پرچم انقلاب اکبر، در شوروی و جهان ده ها سال دوام آورد و بالاخره بر بنیاد همین تلقی غلط از مارکسیسم، به ناکامی محتوم مواجه شد.

استالینسم به حیث یک روش کمونیستی بورژوازی با مقابله علیه ارزش های راستین کمونیستی با رهبری و لیدرشیپی استالین و قدرت گیری وی در حزب کمونیست شوروی حتی زمانیکه هنوز لنین حیات داشت ولی تأثیر گذار نبود، آغاز به قوت گیری کرد و با قتل و کشتار بی رویه بهترین کمونیستها، بهترین رهبران انقلاب اکبر، بهترین رهبران کارگری، با سلب آزادی های وسیع وعده داده شده چه برای مردم و کارگران و چه در درون حزب کمونیست، با تبعید و اخراج بهترین رهبران و کادرهای کمونیست به اردوگاه های کار اجباری و مسخ تمامی هویت انسانی سوسیالیسم و اتکا بر ناسیونالیسم روسی، تامین، گسترش و سیطره یافت.

استالینسم، با پیروزی مردم شوروی در جنگ دوم جهانی علیه فاشیسم هیتلری با تدوین تاریخ حزب کمونیست اتحادشوروی و تحریف تاریخ انقلاب اکبر، به تمام احزاب چپی به خصوص در کشورهای عقب مانده، بنیادهای فکری بی ساخت که به اساس آن احزاب و جنبش های سیاسی شکل گرفتند و حتی در عده بی از کشور ها به پیروزی رسیدند. بناء از اروپای شرقی گرفته تا چین و افغانستان و تا امریکای لاتین تمام این جنبش ها بر بستر تأویل و تفسیر استالینی کمونیسم و سوسیالیسم مدت های معینی به نام چپ

بازار گرم "قهرمان" سازی در افغانستان

افسانه خاشع

مخصوصاً شهروندان کابل می باشد، تبدیل به زیارتگاه شده است، نه تنها این که حتی ۹ سنبله روز مرگ او را به عنوان "روز شهدا" همه ساله تجلیل می نمایند و رخصتی رسمی و عمومی است.

"قهرمان" دیگری که یادگار و شاهکارش نمایش "رقص مرده" است، عبدالعلی مزاری می باشد. عبدالعلی مزاری یکی دیگر از جنایت کاران مجاهد و رهبر حزب وحدت اسلامی است که عامل و مجری به راه انداختن جنایات بیشمار به خصوص در غرب کابل از قبیل به کاربرد آنچه که بعداً شهروندان کابل از آن به عنوان "رقص مرده" یاد می کردند، بود. در قلمرو دارالخلافه او در غرب کابل جنایات هولناکی از قبیل میخ بر سر مردم کوبیدن، پستان زنان را بریدند و ... رخ داد که قطره یی از دریای جنایات او و همراهانش می باشد.

"قهرمانان" دیگر از تبارها و انتیکهای دیگری هم موجود اند که یکی از آنها در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به این مقام "شامخ" ارتقا یافت. این مرد قسی القلب که در جنایت پیشه گی و تشدد کم نظیر است "قهرمان جمهوری افغانستان" عبدالرشید دوستم می باشد. فردی که امروز به بالاترین پله های قدرت سیاسی دست یافته است و معاون اول رئیس جمهور کشور می باشد.

"شهید" پروری و مرده پرستی سنت باز مانده از

بود، تا با طرح آن خودشان را از مخصه جنگ افغانستان نجات دهند، طرح "مصالحة ملی" که نجیب الله و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق چاره یی جز اجرائی ساختن آن را نداشتند، به پای صلحخواهی و آشتی جوئی نجیب الله نوشتند. و امروز از آن این چنین تحسین و تمجید به عمل می آورند. نجیب الله که تقریباً ۶ سال حکومت کرد پیش از آن که رئیس جمهور شود رئیس دستگاه استخباراتی مخوف دولت حزب دموکراتیک خلق (ریاست خاد) بود. به امضای او صدها انسان بیگناه و آزادی خواه دستگیر، زندانی و کشته شده اند. مگر متأسفانه بعد از حلق آویز شدن فجیع او و برادرش توسط طالبان در سال ۱۹۹۶، اسم نجیب الله که پیش از دگرپسی حزب دموکراتیک خلق و تغییر نام آن به "حزب وطن" و بریدن از ادعا ها و آرمانهای قبلی که در حقیقت امر چیزی بیشتر از یک دیکوراسیون نبود، یک باره از رفیق نجیب به "شهید" داکتر نجیب الله احمدزی" تغییر نام یافت و حالا هم از سر جهل و جعل تاریخی از او "قهرمان" و "شهید" ساخته اند.

یکی دیگر از این قهرمانهای پوشالی احمد شاه مسعود یکی از سردمداران ارتجاع اسلامی است. او که نقش و سهم بارزی در نگون بختی و سیاه روزی مردم افغانستان داشته است، پس از به حاکمیت رسیدن دارودسته های قومی-اسلامی به رهبری کرزی و جهت باج دهی سیاسی ملقب به "قهرمان ملی" گردید. احمدشاه مسعود یا به قول یارانش "امر صاحب" که در واقعیت امر "امیر" دارالخلافه کابل شده بود، در سال های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ مسؤول کشتار مردم بی گناه کابل و ویرانی این شهر بود. وقتی که احمد شاه مسعود در ۹ سنبله ۱۳۸۰ به دست برادران هم کیشش ترور شد، این جلاد کابلیان به سطح یک "قهرمان" آنهم "قهرمان ملی" ارتقا یافت. امروزه از سر طنز تلخ تاریخ، این یکی از مجریان و دستور دهنده گان کشتار و تاراج و ارتجاع را "شهید احمد شاه مسعود" و "قهرمان ملی" می نامند و ناسیونالیسم کور قومی چنان تردستی به خرج داده است که مقبره او که قاتل زن و کودک و پیر و برنای این جامعه

اگر خود را ز قید خود رهانی همان! در زمره آزاده گانی چرا در انتظار قهرمانی بجنبی گر زجا، خود قهرمانی

داوود "سرمد"

گاهی اوقات با خود فکر می کنم ما چرا از آدم ها بت میسازیم، قهرمان میسازیم؟ یک شخصیت استثنایی میسازیم؟

افغان ها قهرمانان زیادی دارند، چون به قول معروف و آنچه که ادعا می شود سرزمین شان مهد و بیشه "شیران"، "نام آوران" و "قهرمانان" است. خصیصه دیگر این سرزمین به همین اعتبار "شهید پروری" می باشد که باعث افتخار و مایه مباهات این مردم است. از جمله این "قهرمانان" یکی هم نجیب الله رئیس جمهور پیشین افغانستان است، این روزها در آشفته بازار سیاست در افغانستان و شاید هم به علت ضعف حافظه تاریخی برخی این از دنیا بی خبران، مخصوصاً نسل جدید و حامیان و همراهان نجیب در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، به او لقب "قهرمان" و "رادمرد تاریخ" را اعطا نموده اند. نسل جوان که خود در دوران خشونت و قساوت حزب دموکراتیک که نجیب الله یکی از مهره ها و کارگزاران اصلی آن را می ساخت هنوز چشم به جهان نه گشوده بود، آن دوران را در پرتو آنچه که از این و آن شنیده است با دوران بربریت احزاب اسلامی- قومی و امارت جهل و تعزیر طالبان مقایسه نموده و این استنتاج رویائی و منزه را از آن به دست می دهد. ولی همانطور که در فوق به آن اشاره شد بقایای حزب دموکراتیک خلق و برخی از مردم از سر تعلق خاطر به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق آن را تمجید نموده و نجیب الله را به دلیل سیاست هایی که در حقیقت دولت وقت شوروی به رهبری گورباچوف آن را دیکته و مطرح ساخته



بزرگترین تظاهرات اعتراضی کارگران در پاتخت بلژیک

بیش از صد هزار کارگر در روز پنجشنبه ششم نوامبر در مرکز بلژیک در شهر بروکسل، در اعتراض به پیاده کردن سیاست های تعیین شده اتحادیه اروپا در تحمیل ریاضت های اقتصادی و ریفورم های مارکیت آزاد از جمله، بلند بردن سن تقاعد از ۶۵ به ۶۷ سال کاهش بودجه های رفاهی و کاهش خدمات اجتماعی تظاهرات کردند. این بزرگترین تظاهرات اعتراضی کارگران در بلژیک بعد از جنگ جهانی دوم میباشد. کارگران فولاد، کارگران بار اندازی و معلمان در این تظاهرات شرکت داشته اند.



دولت دست راستی بلژیک که از ائتلاف دموکرات های مسیحی با دو حزب دست راستی تشکیل شده است، کارگران را مجبور مینماید که علاوه بر فروش نیروی کار شان و به یغما بردن محصول کار نپرداخته شان، باز هم سرمایه داران را بیشتر در انباشت سرمایه مساعدت نمایند. رودی دی. ل. و رهبر اتحادیه سوسیالیست ها از کارگران معترض خواسته است که تا به زانو در آوردن دولت، اعتراضات شان را ادامه دهند.

زنده و پیروز باد همبستگی جهانی طبقه کارگر!

ناسیونالیستهای ما با استفاده ابزاری و بازتولید همچو گرایشهای مبنی بر نیاز به داشتن برجسته گان و شخصیت های بزرگ، این احتیاج و نیاز را همانطور که در آغاز اشاره شد نیز ایجاد می کنند و سعی بلیغ به خرج میدهند تا آنرا هرچه بیشتر در جامعه نهادینه سازند.

در جنگهای خان ومان سوزی که زورمندان زورگوی در نتیجه تصادم منافع آزماندانه شان علیه همدیگر به راه می اندازند، همیشه این فرزندان اقشار فقیر جامعه اند که گوشت دم توپ می شوند و آنها هستند که با ریخته شدن خونهای شان در جنگی که متعلق به آنها نیست، به خاطر منافع دیگران قربانی می شوند. مگر افتخار از آن رهبران و چاق کننده گان جنگ می شود. متأسفانه از آزادی خواهان واقعی که همه هستی شان را هزینه آزادی، رهایی و برابری انسانها ساخته اند کسی نام نمی برد. آری! آنهایی که جان های شیرین شان را به خاطر آزادی و دفاع از منافع مردم و روشن ساختن اذهان آنان فدا کرده اند و چه بسا که به دستان خون آلود همین ناقهرمانان جنایت کار چون نجیب الله، عبدالعلی مزاری و احمد شاه مسعود و همقطاران شان، که همواره دشمن آزادی و انسانیت بوده اند، اعدام و از حق حیات محروم شده اند.

ناسیونالیسم چه در شکل تباری و قومی آن، آنچه که امروز در افغانستان بیشتر از همه میدان داراست و چه در شکل و هیأت ملی آن، دائماً محتاج ایجاد این سمبول ها بوده است. در طول تاریخ طبقات حاکم در کل و طبقه حاکمه در افغانستان برای اینکه آحاد جامعه را در خدمت یک امر سیاسی و منفعت اقتصادی بسیج نمایند نیاز به ایجاد سمبول ها و نرمتایف هایی داشته و دارد. از طریق ایجاد آن نرمتایف ها است که می خواهند و می توانند یک نوع "حس مشترک" و "منافع همگانی" را به مردم منتسب به قوم و ملیت ویژه و مشخصی خفته و القاء نموده و آنها را در خدمت اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود شان بسیج نمایند. نیروهای سوسیالیست و آزادیخواه باید از ورای همه ادعا های طبقات حاکم و نیروهای سیاسی، این حقیقت آشکار و ساده را که چیزی نیست جز منفعت مادی این طبقات و نیروها، آفتابی ساخته و آن را به مردم جامعه نشان دهند.

گذشته ها است که با تأسف کماکان بر دوش و ذهن شهروندان جامعه عقبمانده، ارتجاع زده و محروم ما سنگینی می نماید. نیاز به "قهرمان" و قهرمان سازی از کجا و از چه ناشی می شود و قرار است که به چه چیزی و به چه نیازی پاسخ بدهد؟

متأسفانه در جامعه عقب نگه داشته شده ما نیروی های استند که بیشرمانه و با سوء استفاده از ساده دلی و خوش باوری توده های مردم و با به کارگیری ابزارهای فریبنده و عقبنانده یی چون باورهای مذهبی و سنتهای عقبنانده عشیره یی و قبیله یی، از این قهرمان سازی ها نفع سیاسی برده و می خواهند با برجسته ساختن نامهای هزاره، تاجک، پشتون، ازبک، ایماق و غیره مردم را پیرامون سمبولهای این چنینی بسیج و زیر چترهایی متضاد و متخاصم نگاه دارند. جنبشهای ناسیونالیستی از آن میان ناسیونالیسم تباری در افغانستان به یک شاخص و سمبول نیاز دارند تا اتحاد و منافع مادی شان را تحت این نام حفظ کنند. بر همین اساس هم است که از منفورترین و جنایتکارترین چهره های تاریخی گرد گیری نموده و آن ها را تطهیر می نمایند و از آنها نماد شخصیت ملی می سازند. میدادین و یا مکاتب و بنا ها را بنام آنها مسمی می سازند. این سنت تقدیس از سمبولها و شخصیت سازی ها از دیر زمان است که در جوامع بشری و از آنجمله در جامعه ما رواج داشته است. و

سازمان سوسیالیستهای کارگری برای آزادی، برابری و سوسیالیسم مبارزه می کند، برای تقویت صف آزادی خواهی و برابری طلبی و برای تحقق آرمان سوسیالیسم به ما پیوندید! از سایت های سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان بازدید نمائید!

www.workersocialist.org

www.asrejadid.org

درگرمی داشت سالروز انقلاب اکتبر

و سوسیالیست فعالیت نمودند و بلاخره با مرگ استالین و سقوط و فروپاشی آن سیستم کاذب سوسیالیستی، همه آنها نیز به خط اضمحلال رسیدند. (البته باید متذکر شد که هنوز هم هستند عده یی که در وصف استالین و استالینسم، شعر میسرایند و بیانیه صادر می کنند و برایش زنده باد میگویند)

بدترین تبعات این سقوط و فروپاشی البته بر میگردد به تلاش همه جانبه بلوک سرمایه داری و ایدیا لوگ هایش، که این سقوط و فروپاشی را به سقوط کمونیسم و پایان تاریخ کمونیسم، حتی اکنون نیز، ربط میدهند. در حالیکه آنچه در شوروی و بلوک شرق و سایر جاها سقوط نمود، چنانچه در بالا نیز بیان کردیم، خود نوعی از نظام سرمایه داری دولتی بود که خود را با کمونیسم و انقلاب اکتبر تداعی میکرد. از همین موضع ما سوسیالیست های کارگری، بحث انتقادی علیه استالینسم را در چارچوب دفاع از کمونیسم و حقیقت انقلاب اکتبر میدانیم. و تعهد سوسیالیستی داریم تا حقایق مربوط به آنرا با درنظرداشت امکانات خود با دیگران نیز شریک سازیم.

درسهای اساسی مان از پیروزی انقلاب اکتبر در چیست؟

چیزیکه در پایان هر رویداد تاریخی به صورت طبیعی مبارزان انقلابی را ترغیب میکند تا به نتایج آن بنگرند، درسها و آموزه های تاریخی چنین تحولات تاریخیست. زیرا درک پس منظر و زمینه های بعدی انقلاب اکتبر به عنوان تاثیرگذارترین عوامل در زنده گی بشر قرن بیستم به شمار می رود.

یکی از اولین آموزه های پیروزمند انقلاب اکتبر عبارت از اینست که بدون انقلاب اجتماعی به مثابه موتور حرکت تاریخ، آنهم بشکل جهشی اش، اصلاً ناممکن است. این انقلاب نشان داد که پایان جدال طبقاتی کارگر و بورژوازی با پیروزی انقلاب کارگری آغاز میگردد و استثمار شونده گان با هیچ نوع ریفرم سیاسی هر

قدر هم وسیع و گسترده باشد، از ستم طبقاتی رهایی نیافته و به اهداف خود نائل نمی آیند. با درک همین مفهوم بود که انقلاب اکتبر با قهر طبقه کارگر و سائر استثمار شونده گان، حاکمیت بورژوازی را ساقط و قدرت سیاسی را تصرف نمود و اضافه باید کرد که بدون انقلاب اکتبر شاید جهان کنونی ما وحشتناکتر از چیزیکه امروز است، می بود.

دومین درس انقلاب به ما می آموزد که بدون حزب طبقه کارگر پیروزی ناممکن است زیرا حد مسلم چنان بوده که وقایع تاریخی و بخصوص تحولات اجتماعی به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان و سازماندهی این تعرض بدون نظم و نسق عالی ناممکن است. از آنجائیکه در این نبرد تاریخی، طبقه کارگر، با دولت و نظم آهنین بورژوازی روبروست، بناء تنها با لشکر ساختن و یک جنگ نامنظم، پیروزی در این نبرد طبقاتی تضمین نمیکردد. حزب طبقه کارگر در حقیقت تامین کننده کامیابی برای چنین یک جنگ طبقاتی است. حزب طبقه کارگر سلاح طبقه کارگر در انقلاب کارگری است.

سومین چیزیکه قابل یاد گیریت آنست که بدون قدرت شوراهای کارگری تثبیت انقلاب کارگری امکان ندارد. انقلاب اکتبر با برپایی شورا های کارگری و دهقانی در حقیقت ثابت نمود که بلشویکها نه در پی دیکتاتوری خود بلکه هژمونی کارگران و تمام استثمارشونده گان هستند. قدرت شورای های کارگری برای اولین بار در تاریخ نوعی از حاکمیت واقعی مردمی استثمار شونده گان را در روسیه در ۱۹۱۷ به نمایش گذاشت. اینکه چگونه و چرا این قدرت ادامه نیافت بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. قدرت شوراهای کارگری یعنی وسیع ترین و انسانی ترین نوع دیموکراسی است که از سالهای اول انقلاب اکتبر الی اکنون تبعات انسانی و آزادیخواهانه اش انکارناپذیر می باشد.

عبرت ها و آموزه های مان را از شکست انقلاب اکتبر چگونه باید بر شمرد؟

نتیجه گیری و درس گیری از اشتباهات و خطاهای تاریخی رویداد تاریخی یی چون انقلاب اکتبر نیازمند دقت بسیار عمیق مبارزان انقلابی برای دریافت عوامل آن است. آنچه سر تیتز آموزش از خطاهایی که اسباب شکست این انقلاب را فراهم نمود، میتواند

چنین خلاصه شود:

- تامین قدرت پرولتاریا به حیث نیروی اکثریت محکوم و همان موتور محرکه انقلاب با شورا های کارگری اش در زمان پس از پیروزی انقلاب. یکی از عوامل اصلی اینکه در روسیه انقلابی منجر به تضعیف انقلاب و بعداً شکست قطعی اش شد همین عدم رهبری و فقدان دوام قدرت در دستان طبقه کارگر و حاکمیت مستقیم شوراهای کارگری بود. جا به جایی قدرت کارگری توسط حزب و نماینده گان حزب کمونیست به معنی خاتمه بخشیدن به حکومت کارگری شد. از همین جهت با طرد قدرت شورا ها مسئله مالکیت جمعی نیز به مالکیت دولتی تنزل پیدا کرد و در حیات طبقه کارگر به حیث طبقه رها شده از استثمار سرمایه داری با جانشین شدن نوعی از سرمایه داری جدید دولتی، تغییر به میان نیامد و چرخه ستم استثمار در وجود دولتی به نام خود طبقه کارگر دوباره تکرار شد. و بدین ترتیب مسئله اساسی انقلاب سوسیالیستی که عبارت از لغو کارمزدی است حل نشد و نتیجتاً قشرهای دیگری به نام حزبی ها، جای رهبری طبقه کارگر را پر کردند که زمینه ساز دوام سناریوی حکومت سرمایه داری دولتی شوروی اما بنام کمونیسم و طبقه کارگر برای ده ها سال متمادی گردید.

- سقوط قدرت شوراهای کارگری عروج قدرت سیاسی حزب کمونیست در شوروی را فراهم ساخت که خود در درازمدت زمینه ساز دیکتاتوری حزبی و بلاخره به دیکتاتوری فردی و قدرت بلامنازع استالین به بیش از سه دهه منجر گردید. محصول این تحولات ضد مارکسیستی اوج سرکوب های خونین، اخراج های هزار هزاری کمونیست ها و رهبران کارگری از حزب، تبعید ها و اردوگاه های کار اجباری، شکنجه و اعدام های بیشمار بود و این همه زیر نام کمونیسم، انقلاب، مارکسیسم، لیننیسم و منافع کارگران، صورت گرفت. سانترالیسم حزبی آغازگر فضای خفقان در آغاز در داخل حزب و بعداً در جامعه شوروی به حیث جامعه بسته و نافی تمام آزادی های سیاسی و هر اعتراض و انتقاد گشت. بدین ترتیب تمام اهداف انسانی انقلاب به فراموشی سپرده شد و همین شیوه رهبری و پیاده ساختن چنین کمونیسمی در سراسر جهان با فشار حزب کمونیست استالینیستی به یک مڈ سیاسی و یک روش و رویکرد مارکسیستی تعبیر، تفسیر و اشاعه داده شد.

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 10

November 2014

در دفاع از آزادی بیان و در محکومیت یورش سبانه ارتجاع اسلامی به روزنامه "افغانستان اکسپرس"

را نادیده گرفته و با اظهار این گفته: "که در صورت بروز خطایی از او، مجددی گوش او را خواهد کشید" عملاً از مردم و اراده آنها سلب صلاحیت نمود.

فُسیل های مذهبی و مدافعان دین در فقدان یک تشکل منسجم و رزمنده کارگری است، که میتوانند ذهنیت های عصر حجر خودشان را نمایندۀ ذهنیت افراد جامعه جا بزنند. گذشته جنبش های اسلامی در تبنای با سرمایه گواه آن است که اگر نیرو های مترقی و آزادی خواه بر آنها لگام نزنند، بدون کمترین ترحمی تمام جامعه و هستی آن را به نابودی و انحطاط می کشانند. سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان با اعتقاد به اصل آزادی بی قید و شرط بیان و عقاید در ضمن محکومیت این تشبیه نیروهای ارتجاعی در قامت حاکمیت کنونی، از نویسنده و مسئولین نشریه "افغانستان اکسپرس" و حق و حرمت شان دفاع می نماید.

بر جنبش آزادی خواه، بشریت مترقی و در پیشاپیش آنها بر جنبش سوسیالیستی کارگری است که در ضمن افشای ماهیت ارتجاعی "دولت وحدت ملی"، که چیزی نیست جز مجمعی از مرتجعترین نیروها و باورها، و حامیان جهانی آنها در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی، قاطعانه از آزادی بیان دفاع نموده و این قلدری و عریه کشی ارتجاع اسلامی را بدون پاسخ نگذارند.

**شورای مرکزی سازمان
سوسیالیستهای کارگری افغانستان**

۲۵ اکتبر ۲۰۱۴

روزنامه شده است.

عریه کشی ارتجاع اسلامی در حفظ قدسیت اسلام چیز تازه یی نیست. زیرا آنها آگاهانه و از زمانه های دور از ابزار دین برای از خود بیگانه گی انسانها و به انقیاد کشیدن ذهنیت آحاد جامعه استفاده کرده اند. خدشه دار شدن قدسیت مذهب آغازی است برای پایان یافتن هژمونی فرهنگی، سیاسی و مهمتر از همه اقتصادی آنها. به این دلیل آنها با لجام گسیخته گی در دفاع از دین، و مشخصاً از اسلام، بر میخیزند.

این یورش ارتجاع اسلامی و نماینده گان بورژوازی در حریم آزادی اندیشه و بیان و همدستی نهاد های مدنی مانند (نی - نهاد حمایت کننده رسانه های آزاد افغانستان)، که انتشار مطالب ضد دینی و اسلامی در مطبوعات افغانستان را تلاش نویسندگان آن ها برای کسب اجازه اقامت در کشورهای خارجی میداند، نشان میدهد که در یک جامعه طبقاتی همه نهاد های آن مهر طبقاتی خورده و در خدمت منافع طبقه مشخصی اند. آنگاه که بورژوازی از آزادی سخن گفته و در صدد "دفاع" از آن بر آمده است، منظور آزادی عمل اقتصادی و سیاسی فرد بورژوا است نه آزادی جامعه. تلاش آنها فقط برای خزیدن در موقعیت بهتری است نه برای تغییر.

تصور دیگری که در این یورش ترک بر میدارد، باور و توهم "روشنفکران" به تفاوت میان تحصیلکرده گان غرب که مربوط قشر الیت های بورژوازی اند و رهبران سنتی مذهبی، میباشد. اشرف غنی احمدزی مانند سلفش کرزی در اولین سخنرانی اش بعد از احراز پُست ریاست جمهوری، تأکید نمود که فاصله بین دولت و مسجد را از میان بر میدارد. همچنان با کرنش در برابر مرتجع ترین رهبر جهادی، یعنی مجددی، عملاً نقش و اراده مردم

به تاریخ ۲۳ میزان ۱۳۹۳ / ۱۵ اکتبر ۲۰۱۴، روزنامه افغانستان اکسپرس در صفحه (عقیده) مقاله یی از ا.ج. اهورا، را به زبان انگلیسی تحت عنوان "اسلام طالبان و دولت اسلامی (ISIS)"، به نشر سپرده است. نویسنده در آغاز این نوشته به تشابه پرچم های طالبان و دولت اسلامی (داعش قبلی) و موجودیت (لا اله الا الله محمد رسول الله) بر روی هر دو آن ها پرداخته و به درستی به عدم برده باری مسلمانان در تحمل عقاید دیگران و انتقاد از اسلام اشاره شده است. در ادامه مقاله در سخنی با "خدا" که خودش را قادر مطلق دانسته و در هر زمان که اراده کند میتواند قادر به انجام هر عملی باشد، از او میپرسد که چگونه در برابر جنایات تبهکاران دولت اسلامی که با توسل به احکام خدا جنایات شان را توجیه میکنند، خاموش نشسته است؟ در اینجا او با اشاره به پارادوکس (قادر بودن و منفعل بودن در برابر جنایات گروه های اسلامی یی که گویا خلاف اراده و میل اوست)، به این نتیجه میرسد که خدا قادر به پایان دادن به جنگها نیست، و انسانها بدون توسل به خدا نیز میتوانند به "نتیجه" برسند.

در پی انتشار این مقاله، دولت اسلامی-قومی افغانستان به رهبری اشرف غنی احمد زی و عبدالله عبدالله، علی الرغم ادعا های کاذب دال بر حرمت آزادی اندیشه و بیان، ماهیت ارتجاعی شان را به نمایش گذاشته و جنایتکارانی چون عبدالرب رسول سیاف و مجمع دیگری از جنایتکاران و اراکین ریز و درشت دولت پوشالی، شمشیر تکفیر از نیام بر کشیده و خواهان به بند کشیدن تفکر و قلم نقاد گردیدند. سیاف مسؤولان روزنامه را مرتد و کافر خوانده و شورای وزیران دولت پوشالی نیز خواستار بازداشت مسؤولان